



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۵ مهر ۱۴۰۲

موضوع کلی: اقسام قطع

موضوع جزئی: تقسیم سوم قطع موضوعی به اعتبار متعلق - بررسی امکان اقسام قطع به مصادف با: ۲۱ ربیع الاول ۱۴۴۵

اعتبار متعلق قطع - امکان قسم اول و دوم - بررسی امکان قسم سوم - ادله امتناع - دلیل اول و دوم و بررسی آن

جلسه: ۴

سال پانزدهم

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

بحث در تقسیمات قطع بود و اقسامی که برای قطع موضوعی به تبع این تقسیمات حاصل می‌شود. دو تقسیم برای قطع موضوعی بیان شد. یکی تقسیم قطع موضوعی به صفتی و طریقی؛ دیگری تقسیم قطع موضوعی به تمام الموضوع و جزء الموضوع. حاصل تداخل اقسام حاصله از این تقسیمات، پنج قسم بود.

در جلسات گذشته امکان این اقسام مورد بررسی قرار گرفت و معلوم شد که هیچ یک از این اقسام ممتنع نیستند و همه ممکن هستند. تا اینجا آن دو تقسیم به اعتبار خود قطع بود، یعنی قطع موضوعی به اعتبار خود قطع، یا صفتی است یا طریقی و این قطع یا تمام الموضوع است یا جزء الموضوع. اقسامی که تا به حال در مورد قطع موضوعی داشتیم، دو تقسیمی که در جلسات گذشته مورد اشاره قرار گرفت همه به اعتبار خود قطع بود.

#### تقسیم سوم قطع موضوعی: اعتبار متعلق قطع

قطع موضوعی به اعتبار متعلق خود، به پنج قسم تقسیم می‌شود که چهار قسم مربوط به حکم شرعی است و یک حکم مربوط به موضوع. یعنی متعلق قطع گاهی یک موضوع خارجی است و گاهی یک حکم شرعی؛ خود حکم شرعی نیز به عنوان متعلق قطع چنانچه در موضوع اخذ شود، چهار قسم برای آن متصور است.

۱. گاهی قطع به یک موضوع خارجی موضوع برای حکم قرار می‌گیرد، مثل «اذا قطعت بخمیره شیء فهو لک حرام» اینجا متعلق قطع یک واقعیت و یک امر خارجی است. خمریت یک شیء یک موضوع خارجی است و به حکم کاری ندارد ولی در موضوع یک قضیه شرعی اخذ شده است.

۲. گاهی متعلق قطع یک حکم شرعی است و قطع به این حکم، موضوع برای یک حکم دیگر قرار داده شده و بین این دو تضاد و تماثل نیز نیست، مثل «اذا قطعت بوجوب الصلوة الجمعه یجب علیک التصدق» می‌گوید «اذا قطعت بوجوب الصلوه»؛ پس متعلق قطع حکم شرعی است و این قطع موضوع قرار گرفته برای یک حکم دیگر که آن حکم دیگر، نه مماثل با این حکم است نه ضد آن.

۳. گاهی قطع به یک حکم شرعی در موضوع ضد آن حکم اخذ می‌شود، مثلاً می‌گوید «اذا قطعت بوجوب الصلوة الجمعه یحرم علیک الصلوة الجمعه»؛ وجوب و حرمت ضدان محسوب می‌شوند. می‌گوید اگر قطع به وجوب نماز جمعه پیدا کردی، نماز جمعه بر تو حرام است.

۴. قطع به یک حکم در موضوع حکم مماثل با آن حکم شرعی اخذ شود. مثلاً می‌گوید «اذا قطعت بوجوب الصلوة الجمعة يجب عليك الصلوة الجمعة» ولی این وجوب دومی، همان وجوبی که در موضوع اخذ شده نیست. می‌گوید اگر به وجوب نماز جمعه یقین پیدا کردی، یک وجوب دیگری گریبان شما را می‌گیرد، یک وجوبی مثل این وجوب نه خودش.

۵. قطع به حکم شرعی در موضوع همان حکم اخذ شود، نه مثلش، مانند «اذا قطعت بوجوب الصلوة الجمعة يجب عليك الصلوة الجمعة» به همان وجوبی که قطع به آن پیدا کردی. مورد چهارم و پنجم با هم فرق دارد.

این چهار قسم اخیر اگر ضمیمه شود به آن قسم اول، یعنی قطع به موضوع خارجی، مجموعاً پنج قسم می‌شود. این اقسامی است که برای قطع موضوعی به لحاظ متعلق قطع و اینکه قطع به چه چیزی تعلق گرفته باشد پدید می‌آید.

### **بررسی امکان اقسام قطع به حسب متعلق قطع**

نظیر بحثی که ما در مورد اقسام حاصل از تقسیم اول و دوم داشتیم اینجا نیز مطرح است. که آیا این اقسام پنج گانه امکان دارند یا خیر؟ اصلاً می‌شود تصویر کرد که قطع در موضوع حکم دیگر اخذ شود؟ یعنی قطع به یک واقعیت خارجی، موضوع شود برای حکم شرعی، یا قطع به یک حکم شرعی موضوع شود برای یک حکم شرعی دیگر.

### **بررسی امکان قسم اول**

در مورد قسم اول، یعنی جایی که قطع به یک واقعیت خارجی در موضوع حکم شرعی اخذ شود، هیچ بحثی نیست. همه قائلند که این ممکن است و محذور عقلی پیش نمی‌آید که شارع قطع به یک موضوع خارجی را در موضوع یک حکم شرعی اخذ کند، مثلاً بگوید اگر یقین به خمریت پیدا کردی، شرب آن بر تو حرام است، حال یا به نحو جزء الموضوع یا تمام الموضوع. فرقی نیز روشن است.

جایی که قطع به واقعیت خارجی به نحو تمام الموضوع اخذ شده باشد ترتب حکم شرعی دائر مدار حصول قطع است و کاری به واقع ندارد، یعنی اگر آب هم باشد ولی شما یقین داشته باشید که خمر است بر شما لازم است که اجتناب کنید.

اگر به نحو جزء الموضوع هم باشد، محذوری ندارد منتهی حکم شرعی در این صورت مترتب بر قطع و واقع است. هم باید یقین به واقعیت پیدا کنی و هم در واقع باید خمر باشد تا اجتناب از آن واجب شود. این هیچ محذور و مشکلی ندارد و کسی هم نگفته که این ممتنع است.

### **بررسی امکان قسم دوم**

قسم اول از اقسام چهارگانه اخذ قطع به حکم شرعی در موضوع یک حکم شرعی هم مشکلی ندارد.

قسم اول جایی بود که قطع به یک حکم موضوع برای یک حکم دیگر قرار داده شود و امکان اینکه بین این دو حکم اجتماع شود وجود داشته باشد، به شرط اینکه بین آن دو تضاد و تماثل نباشد، مثالش را نیز بیان کردیم مثلاً می‌گوید «اذا قطعت بوجوب الصلوة الجمعة يجب عليك التصدق» این محذوری ندارد و کسی نیز قائل به امتناع نشده است و این دو قسم مورد بحث نیستند.

### **بررسی امکان قسم سوم**

اما قسم دیگر که قطع به حکم در موضوع ضد آن حکم اخذ شود، اینجا جماعتی قائل به امتناع شدند. گفتند اصلاً ممتنع است شارع بیاید قطع به یک حکم شرعی را در موضوع ضد آن حکم اخذ کند. مثلاً بگوید «اذا قطعت بوجوب الصلوة الجمعة يحرم عليك الصلوة

الجمعه»؛ اگر یقین به وجوب نماز جمعه پیدا کردی نماز جمعه بر تو حرام است. می‌گویند این محال است و نمی‌شود شارع به این نحو قطع به یک حکم شرعی را در موضوع حکم شرعی ضد این اخذ کند.

#### **ادله امتناع**

اما قائلین به امتناع در مورد وجه امتناع اختلاف کردند. سه دلیل از ناحیه سه گروه در این رابطه ذکر شده است:

#### **دلیل اول**

عده ای قائل شدند که اساسا اگر بخواهد شارع قطع به حکم را در موضوع ضد آن حکم اخذ کند، مستلزم اجتماع ضدین است و این به حسب واقع قابل تحقق نیست، اصلا در واقع آیا سیاهی و سفیدی که ضد هم هستند می‌توانند با هم یک‌جا بر شیء واحد در زمان واحد و شرایط واحد اجتماع کنند؟ این دیوار نمی‌تواند هم زمان هم سفید باشد و هم سیاه؛ بله در دو زمان مختلف، صبح رنگ سیاه بزنند و شب رنگ سفید؛ یا موضوعش متفاوت شود، این دیوار و دیوار بیرون از این اتاق، یکی سفید باشد و یکی سیاه؛ این اشکال ندارد اما موضوع واحد نمی‌تواند جمع کننده ضدین باشد. اینجا نیز همین است، به حسب واقع وجوب و حرمت قابل جمع نیستند، زیرا وجوب حکایت از مصلحت ملزومه دارد، حرمت حکایت از مفسده ملزومه دارد و بین مصلحت ملزومه و مفسده ملزومه جمع ممکن نیست. بالاخره وقتی می‌گویند قطع به وجوب نماز جمعه پیدا کردی یعنی قطع به مصلحت ملزومه، آنگاه نماز جمعه بر او حرام است یعنی این نماز جمعه دارای مفسده ملزومه است و مصلحت ملزومه با هم قابل اجتماع نیستند.

یا اینکه گفته شده وجوب نماز جمعه حکایت از محبوبیت آن نزد مولا دارد، وقتی می‌گویند یقین به وجوب نماز جمعه پیدا کردی، یعنی یقین پیدا کردی که نماز جمعه محبوب مولا است، «یحرم علیک الصلوٰۃ الجمعه» نماز جمعه بر تو حرام است، حرمت نماز جمعه یعنی اینکه نماز جمعه مبعوض مولا است. نمی‌شود چیزی هم محبوب باشد و هم مبعوض؛ می‌گویند اگر یقین پیدا کردی به وجوب، یعنی یقین پیدا کردی محبوب مولا است، آنگاه بدان که این مبعوض مولا است، اجتماع بین حب و بغض محال است، زیرا اجتماع ضدین است. هر دو اینها نیز امور واقعی هستند (کاری به لحاظ ندارد) مسئله مصلحت ملزومه و مفسده ملزومه به حسب واقع اینطور هستند، مفسده و مصلحت از امور واقعی هستند که با هم قابل اجتماع نیستند؛ حب و بغض هم از امور واقعی هستند، حب قائم به نفس است، دوست داشتن، محبوب بودن یا مبعوض بودن، اینها همه در نفس شکل می‌گیرد، پس امور واقعی هستند. و لذا هم زمان نفس نمی‌تواند به یک شیء هم میل شدید داشته باشد و هم تنفر شدید، این امکان ندارد. پس به این جهت گفتند که اخذ قطع به یک حکم شرعی در موضوع حکم شرعی مضاد با این حکم محال است.

#### **بررسی دلیل اول**

ما قبلا این بحث را در مسئله اجتماع امر و نهی مطرح کردیم؛ در بحث از در دار غصبی گفتند اصلا نمی‌تواند این هم محبوب باشد و هم مبعوض، این نمی‌تواند هم مصلحت ملزومه داشته باشد و هم مفسده ملزومه. اما همان‌جا بسیاری گفتند که اجتماع امر و نهی ممکن است، اما این به اعتبار دو عنوان است، عده زیادی گفتند که اجتماع امر و نهی در نماز در دار غصبی ممتنع است، نمی‌توانیم بگوییم این نماز مأمور به است و غصب منهی عنه است این می‌شود از موارد اجتماع امر و نهی. اما در مقابل بسیاری بر این عقیده هستند که اجتماع امر و نهی در صورتی که پای دو عنوان در کار باشد هیچ محذوری ندارد. «صل» به عنوان نماز تعلق گرفته است، «لا تغصب» که نهی است به عنوان غصب متعلق شده است. «صل» دارای مصلحت ملزومه است و نشان می‌دهد که نماز مصلحت ملزومه دارد و «لا تغصب» نشان می‌دهد که غصب مفسده ملزومه دارد. این مربوط به مقام واقعیت است.

حال اگر این دو در خارج به مناسبتی اجتماع کنند، آیا این محذور دارد؟ ما بگوییم یک حقیقتی به نام نماز فی نفسه دارای مصلحت است، فی نفسه محبوب مولاست و واجب است، ولی چون قطع به حرمت آن پیدا شده است، از این جهت مفسده ملزمه پیدا کرده است. پس دو عنوان است؛ متعلق وجوب «صلوة الجمعة» است خود نماز جمعه واجب است، اما متعلق حرمت آن نمازی است که قطع به وجوب آن پیدا شده است و این استحاله ندارد، زیرا دو عنوان جدا هستند، وجوب نماز جمعه حکایت از این می‌کند که نماز جمعه فی نفسه دارای مصلحت ملزمه است و این محبوب واقع شده است، اما حرمت به چه چیزی متعلق شده است؟ به خود نماز جمعه یا به نماز جمعه مقطوع الوجوب، آنچه که قطع به وجوبش پیدا شده؟ اگر اینچنین باشد و پای دو عنوان در کار باشد استحاله‌ای در کار نیست. استحاله جایی است که متعلق این دو حکم متضاد یک چیز باشد، حرمت و وجوب بر یک چیز بار شود، در حالیکه اینجا اینطور نیست. پس این دلیلی که برای عدم امکان این قسم ذکر شده است تمام نیست.

### دلیل دوم

دلیل دیگری در مسئله وجود ذکر شده محقق خراسانی فرموده است. تفاوت این دلیل با دلیل قبلی در این است که طبق دلیل اول مسئله اجتماع ضدین به حسب واقع مورد توجه قرار گرفته است. چون گفت در واقع نمی‌شود مصلحت و مفسده جمع شود، نمی‌تواند حب و بغض با هم جمع شوند، مصلحت و مفسده یا حب و بغض اینها از امور واقعی هستند. اما محقق خراسانی از راه لحاظ خواستند امتناع را ثابت کند. یعنی او نظر به واقع ندارد، نمی‌خواهد بگوید اجتماع ضدین در واقع پیش می‌آید و این ممکن نیست. محقق خراسانی در واقع می‌گویند اگر بخواهد قطع به یک حکم شرعی، در موضوع حکم شرعی دیگر اخذ شود، مستلزم اجتماع ضدین است در مقام لحاظ و به حسب نظر قاطع؛ اینها امکان ندارد. یعنی از یک طرف خداوند می‌گوید اگر تو یقین به وجوب چیزی پیدا کردی، آن چیز بر تو حرام است. اینکه برای مکلف وجوب یقینی شود، دیگر امکان ندارد حرمت مترتب بر آن شود، زیرا کانه در نظر قاطع هم نماز جمعه واجب است و هم واجب نیست. می‌گوید اگر یقین به وجوب پیدا کردی نماز جمعه بر تو حرام است، این یعنی اینکه در ذهن این مکلف هم یقین به وجوب هم یقین به حرمت حاصل شود، در حالی که ممکن نیست این شخص مکلف هم یقین به وجوب پیدا کند و هم یقین به حرمت، این می‌شود اجتماع ضدین در نزد قاطع.

### بررسی دلیل دوم

این دلیل نیز محل اشکال است و قابل قبول نیست. محقق خراسانی می‌گوید این ممتنع است زیرا چنین محذوری دارد، در حالی که این مردود است زیرا اجتماع ضدین در واقع محال است، اما اینکه در نزد یک نفر و ذهن یک نفر چنین مسئله‌ای پیش بیاید باید دید قابل برگشت به واقع است یا خیر؟

مشکل اصلی این سخن این است که اساساً تضاد مربوط به واقع است. تضاد در امور تکوینی راه دارد. تضاد در امور اعتباریه وارد نمی‌شود. به حسب واقع این دیوار نمی‌تواند سیاه و سفید باشد، اما وقتی پای اعتبار در میان می‌آید و معتبر در نظر گرفته می‌شود محذوری در اجتماع این دو نیست، زیرا امر اعتبار در دست معتبر است. معتبر می‌تواند اینها را اینگونه اعتبار کند. احکام شرعی نیز همه امر اعتباری هستند، یعنی شارع می‌تواند مکلف کند انسان را که اگر یقین به وجوب پیدا کردی، آنگاه بر تو مثلاً این امر حرام باشد. البته ممکن است در مقام امتثال انسان را دچار مشکل کند که بالاخره این شخص نماز جمعه بخواند یا نخواند، هم گفتید که قطع به وجوب دارد و هم می‌گویید نباید بخواند. ما اینجا کاری به مقام امتثال نداریم، از نظر مقام جعل و تشریح می‌خواهیم ببینیم که آیا خداوند می‌تواند حکم را اینگونه جعل کند یعنی قطع به یک حکم را موضوع برای یک حکم شرعی ضد این حکم قرار بدهد؟

به نظر می‌رسد هیچ محذوری در کار نیست، می‌تواند بگوید که هر وقت یقین پیدا کردی که واجب است، حق نداری انجام بدهی؛ این چه محذور و اشکالی دارد؟ محذور اجتماع، مربوط به مقام واقع است نه مقام لحاظ و نظر قاطع. پس دلیل نیز قابل قبول نیست.

«والحمد لله رب العالمین»